

## غزل شماره ۲۹۱

ما آزموده ایم در این شهر بختِ خویش  
بیرون کشید بید از این ورطه رختِ خویش

از بس که دست می گزرم و آه می کشم  
آتش زدم چو گل به تنِ نختِ نختِ خویش

دو شم ز بلبلی چه خوش آمد که می سرود  
گل گوش پهن کرده ز شاخِ درختِ خویش



کای دل تو شاد باش که آن یارِ تَدِ خُو  
بسیار تَدِ رُوی نشیند ز بختِ خُویش

خوایی که سخت و مست جهان بر تو بگذرد  
بگذر ز عهدِ مست و سخن‌هایِ سختِ خُویش

وقت است که فراقِ تو ز سوزِ اندرون  
آتش در افکنم به همه رخت و پختِ خُویش

ای حافظ از مراد میسر شدی مدام  
جمشید نیز دور نماندی ز تختِ خُویش



## تفسیر فال

هیچ یک از راه‌هایی که انتخاب کرده‌ای به هدف نرسیده است، اما ناامید نشو. باز هم تلاش کن و بدان که روزگار در نهایت روی خوش خود را به تو نشان خواهد داد و دلت را شاد خواهد کرد. زندگی همچنان که بگذرد، با چالش‌ها و دشواری‌هایش، تو نیز باید آگاهانه آن را بپذیری. یادت باشد که با کسانی که به عهد خود پای‌بند نیستند پیمان نبند؛ زیرا این افراد می‌توانند بر روحیه و انگیزه تو تأثیر منفی بگذارند. رسیدن به مقصود برای تو دور نیست و هر گامی که در این مسیر برداری، موجب ارتقاء مقام و منزلت خواهد شد. پس همچنان با امید و اراده پیش برو، چرا که موفقیت در انتظار توست.

به کوشش : [پارسی‌دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)